

تحليل ادبي - تاريخي و شرح بر المقصيدة المغراء في ايمان ابي طالب شيخ المبطحاء اثر احمد خيرى پاشا حنفى مصرى -
باقر قربانى زرین

فصلنامه تخصصى مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال دوازدهم، شماره 48 «و ژه حضرت ابوطالب 7»، پاییز 1394، ص 22-45

تحليل ادبي - تاريخي و شرح بر المقصيدة المغراء في ايمان ابي طالب شيخ المبطحاء اثر احمد خيرى پاشا حنفى مصرى

باقر قربانی زرین [1] ×

چکیده: این مقاله در تحلیل و شرح قصیده‌ای 74 بیتی از احمد خیری حنفی (1324-1387 ق.) است به نام اثبات و ابوطالب حضرت مقامات و فضائل باره در که: «المبطحاء شیخ طالب ابی ایمان فی المغر المقصیده»⁷ ایمان آن جناب و بررسی انگیزه‌های نسبت‌های ناروا به ایشان است. نگارنده پس از مقدمه‌ای کوتاه به ترجمه کامل اشعار احمد خیری و شرح بعضی از آنها می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: خیری حنفی، احمد - شرح حال: خیری حنفی، احمد - قصیده در مدح ابوطالب المقصیده المغراء فی ایمان ابی طالب شیخ المبطحاء.

پرداختن به مسائل اعتقادی بخشی از سروده‌ها در ادبیات هر ملت است. در ادبیات عربی، از آن جهت که با زبان قرآن کریم مواجه هستیم، این سروده‌ها بیشتر و پربارتر از دیگر زبانها است. در موضوع مورد بحث ما، جناب ابوطالب⁷، پیشینه این سروده‌ها به صدر اسلام بر می‌گردد. نخستین شعری که درباره آن جناب سروده شد، مرثیه‌ای بود که امام همام حضرت امیرالمؤمنین

7

درباره ایشان سرود: (فخار بن معد، ص 122-123)

أبا طالبٍ عصمةً الممستجيرِ وغيثَ الممحولِ و نورَ المظلمِ

لقد هدّ فقدك اهلَ المحفاظِ فصلّى عليكَ ولّى المنعمِ

و لقاك ربكَ رضوانه فقد كنتَ لبطهٍ من خير عمّ

دیگر سروده‌ای که در دست است، از ابن ابی الحدید معتزلی (در گذشته 656 ق.) است. وی با آنکه در ایمان ابوطالب توقّف کرده، ولی خدمات او را به اسلام و پیامبر اکرم⁶ در ضمن سروده‌ای باز گفته است: (ابن ابی الحدید، ج 14، ص 84)

و لولما أبو طالب و ابنه لما مثل المدين شخصاً فقاما

فذاک بمکة آوی و حامی و هذا بیثرب جَسَّ الحما

سید علیخان ابن معصوم مدنی شیرازی (در گذشته 1118 یا 1120 ق.) نیز از دیگر سراینندگان در این زمینه است. (نک: امینی، ج 7، ص 403) در دوران معاصر نیز بسیاری از ادیبان چکامه‌های ارزشمندی درباره جناب ابوطالب و ایمان وی سروده‌اند، از جمله: شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به علامه کمپانی، شیخ محمد سماوی، شیخ جعفر نقدی، عبدالمحسین صادق عاملی و... (برای تفصیل نک: امینی، ج 7، ص 406-409؛ ج 8، ص 27-29). در این سروده‌ها گاه تمام یک قصیده درباره جناب ابوطالب 7 است مانند قصیده آل فیّه عماد عبدالکریم سرور شافعی (متولد 1962 در سوریه) در 79 بیت که در پایان کتابش *صحوۃ المطالب فی ردّ المشبهات عن ابی طالب* (ص 444-438) آورده است، و گاه بخشی از یک سروده درباره ایمان ابوطالب

7

سروده شده، مانند بخشی از قصیده همزیّه شیخ یوسف بن اسماعیل نبّهانی (درگذشته 1350 ق / 1932 م. نک: نبّهانی، ج 1، ص 229-230 با عنوان «وفاء ابی طالب و مناقبه»).

یکی از ادیبان مصری که سروده‌ای بلند درباره جناب ابوطالب 7 دارد و شرح و تحلیل آن محور این نوشتار است، احمد خیری پاشا حنفی است. وی در سال 1324 ق. در قاهره به دنیا آمد و همانجا دانش اندوخت و آثاری پدید آورد، از جمله: 1- ابوطالب کافل المنبئ و ناصره 2- المارجوزة الملّطیفة و شرحها که در بغداد به چاپ رسیده است. 3- المقصائد المسبع النبویة 4- المقول المجلی فی افضلیّه علیّ المدائح المحسینیّه که به چاپ رسیده است. 6- القصیده المغراء فی ایمان ابی طالب شیخ المبطحاء که در مورد آن سخن به میان خواهد آمد 7- دیوان اشعار.

خیری پاشا در 1387 ق. / 1967 م. در قاهره از دنیا رفت. (برای تفصیل در شرح حال وی نک: زرکلی، ج 1، ص 122-123؛ طباطبایی، ص 16)

المقصیده المغراء فی ایمان ابی طالب شیخ المبطحاء: این قصیده لامیّه در 74 بیت و در بحر طویل سروده شده است. این قصیده بحق «غراء» و بس فایز است و می‌توان آن را از «عیون شعر عربی» قلمداد کرد. سراینده در مقدمه کوتاهی که بر قصیده خود نگاشته، سال سرایش آن را 1370 ق. گفته (نک: خیری پاشا، ص 81) و اشاره کرده که در این سروده خود، بیت مشهور جناب ابوطالب 7 را تضمین کرده است:

و ابيض یُسْتَسْقَى المغامم بوجهه ثمال المیتامی عصمة للأرامل

(نک: المدرة المغراء، ص 125-126؛ دربارهٔ این بیت بیشتر سخن گفته خواهد شد.)

متن قصیده خیری پاشا به اهتمام علی بن حسین هاشمی خطیب در سال 1382 ق. در چاپخانه حیدری تهران به چاپ رسیده است. [2]

گفتنی است که سراینده، توضیحاتی را در پانوشت ابیات آورده و اینجانب در ترجمه و شرح ابیات، از آن توضیحات نیز بهره برده‌ام.

متن قصیده

1- أضاءت بوجه فی المحاسن کامل وحیّت بصوت فاق شدو المعادل

2- وما ست كما جاس المنسیم معطراً خلال غیاض نبتها غیر قاحل

3- ومرت بهاء لا یباهی و کم عنا لها کل قلب من غریر و عاقل

4- وراحت وقد باحت بوجد سرائر و خفت ح لوم من سراه أفاضل

5- تكاد نفوس المقوم من فرط حسنها تَغادر أجساماً سمت فی المحافل

6- و تحسبهم للصمت صرعی فلاتری سوی أعین جادت بمثل المواطل

7- فلم رأّت نفسی جمالاً مکملاً كحور أعدت للش هید المقاتل

8- صبت نحوها تبغى غراماً نسيته و تحبى مواتاً بين صدر و كاهل

9- فقلت لها لما تزايد تيمها ومالمت إلى بدر على الأرض مائل

10- دعى المعشوق يا نفسى فقد باد عهده و أصبح فى قلبى المهوى غير طائل

11- و عودى بنا عبر الزمان لنجلتى محاسن معوان يمين المشائل

12- وأنصف عمّ المصطفى من خصومه فلست عن المحقّ المبين بغافل

xxx

13- فديت يتيماً أرضعته حليلة فأمسى لها كالمغيث يهيمى بوابل

14- و آواه مولاه وألمهه الهدى وأغناه عن حبّ الزيوف المزائل

15- و سوّده مناً على كلّ خلقه و شفّعه فى كلّ عان و جاهل

16- و أرسله بالمخير فارتاع عصبه ووجلّ به العدوان من كلّ جاهل

17- يقولون لولما أنزل المذكر بيننا على سيّد فى المقربتين حالحل

18- ألم يعلموا أخزاهم الله سرمداً بأنّ ابن عبد الله فخرُ الامائل

19- وأنى لهم والمحقدى عمى عيونهم تعرف قدر المصطفى فى المنازل

20- فهبواى عادون النبى جهالةً و يؤذونه صنع البغاة الأراذل

21- ولم يتركوا سوءاً و لم يدعوا أذى و لا أسفوا لما أسفوا لسافل

22- يصمّون آذاناً عن المحقّ بينما قلوبهم فى قسوة كالجنادل

23- فقام لردّ المكيد عنه مكافحاً أبو طالب أعظم به من مناضل

xxx

24- أبا طالب ما كنت يوماً حثالةً و لا أنت ممّن يَحتمى بالمعاسل

25- و لكن عظيم المقوم و ابن زعيمهم و عزّ قريش عين كلّ القبائل

26- و زادك تشریفاً رعايةً ماجد أمين و فى المسعد المالمهى رافل

27- فأنزله منك المشّ غاف و علته كما زقت المورقاء زغب الحواصل

28- و ما زلت ترعاه و ينمو على المتقى و فوقكما يرعاه أكرم كافل

29- إلى أن تجلّى بالمفضائل والمحجا كما لآتناهى دونه كلّ كامل

xxx

30- و لمّا سمت نحو المنبىّ خديجةً و ما كان ذا مال و ابل صواهل

31- خَطَبَتْ فَهَانَ الْمَخَطَبُ مِمَّا بَدَلْتَهُ لِخَطْبَتِهِ الْمَغْرَاءَ وَسَطَ الْمَرَّابِلِ

32- وظلت على المحسنى إلى يوم جاءه كتاب سما عن معجزات الرسائل

33- فصرت له عوناً و كنت له أباً و أصبحت بعد الله أقوى الوسائل

34- و لما دعا المهادى إلى خير شرعه و أبلغ آى الله أصدق قائل

35- و آذاه من جهلٍ عَشِيرَتُهُ الَّتِي يَرْجَى فَأُضْحَى بَيْنَ مَوْذٍ وَ خَاذِلِ

36- و قاموا قريش شبيهم و شبابهم و قمت و جيداً فى وجوه المعراجل

37- هنالِكَ كُنْتُ الْمَحْرُزُ فَاشْتَدَّ أَرْزُهُ وَ كَافَأْتُ بِالْمَسْوَعِ بَغَاةَ الْمَمْدَاخِلِ

38- و يكفيك فى الشعب المشهير شهادة بانك فى الايمان قدوة باسل

39- و أنك تحمى عن يقين و ترتضى عذاباً و لا ترضى أذاه المعراهل

40- و هذا حديث بالموفاء مضمخ جرى ذكره بين المقرى والمقوافل

41- مررت على طه يصلّى و خلفه علىّ وقد باعا المدنى باجل

42- فرجت إلى العبّاس ترسل جعفرأ و قلت له أشدد أزرطه و ساجل

xxx

43- و تالله لا تنسى مواقفك الّتى حفظت بها الاسلام من كلّ فاتل

44- و بتّ له كهفا و ربّى مكافئاً يضاعف بالإحسان حبّ المسائل

45- و يقبل معروفاً كحبة خردل فأبشر بعفو فى المقيامة شامل

xxx

46- أيمنع فى المائنين تعذيب من عدا و كان على المختار أقسى المنازل

47- و يخلد فى المضضاح من كان حصنه جزاء و يلقي مهملاً كالمهوامل

48- و أين جزاء المخير مثقال ذرة و أين جزاء المسابقين الأوائل

49- و ليس سوى الفردوس مثنوى لمؤمن بمولاه ذى قلب بتقواه آهل

50- و طه له يوم المزاحم شفاعه إذا الناس فيه بين صاد و ذاهل

51- وحاشى لجاه المصطفى أن يؤوده خلاصك فأهنا و أستبق كلّ باجل

xxx

52- أبا طالب يا من نصرت محمداً و أى دته حتّى أطمأنّ بساحل

53- و لما تنله من قريش نكايه و قد كنت بالمرصاد صدّ القنابل

54- فلما توفّأك ال ذى برأ المورى تقووا على تكدير صفوالمناهل

55- يكيدون إحساناً تجلّى و رحمةً أظلت لتغشى كلّ راج و عائل

56- و أعماهم المشيطان عن خير دعوة أمان لمهوف و عزّ لنائل

57- فأبوا بخذلان و خسر و خيبة و كلّ غدا من وزره شرّ حامل

58- و ساء رسول الله موت خديجةً وموتك فى عام الأسى و المبالل

59- و سمّاه عام المحزن و اشتدّ همّه وهمّ بسوء كلّ نذل و خاتل

60- فهذى ثقيف تزدرى سىء المورى فيلقى أذى الأبحار من كلّ خامل

61- و لكنّه يعفو و ذلك شأنه رءوف رحيم مسمح غير باخل

62- و يابى انهيار الأبخسين عليهم رجاء صلاح مضمّر فى المتناسل

63- و يطلب حين المعود جيرة بعضهم فيأبونها إلّا أتىّ المجلائل

64- تأمل أيحى سىء المخلق مطعمٌ وهل بعد هذا فى الدنيا من مهازل

65- و قد تزجج الملّيث المهورّ ثعالبٌ و إن أعوزتهم جرأة المتناول

xxx

66- و خلّى رسول الله مكّة خلفه و فوق رءوس القوم نثر الأنامل

67- و جاء عباد الله يسعى مهاجراً إلى الأوس أنصاراً دعوا والمقاول

68- و أمسوا له عوناً و بالأمس كنته و يمضون ما يقضى بغير تناقل

69- و سمّوا جنود الله فى كلّ غزوة لهم سيرة ظلّت فخار المجافل

70- فحاز بهم نصرأ و فازوا بجنّة و هل بعد باب الله مؤئل وائل

xxx

71- و سرّ رسول الله منك مقالة جلوت بها نهج المديح لسانل

72- و أبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للأرامل

73- صدقت فوالله المذی حج بيته رجال رجاء المؤمن يوم الغوائل

74- لحبّ رسول الله منجى من الملطى و مدح رسول الله كنز لآمل

شرح: ابیات آغازین قصیده، به نسیب و تشبیب (در ذکر عشق و جوانی) اختصاص داده شده که سنّی معهود در قصیده سرایی در ادبیات عربی است.

به تعبیر ابن قتیبّه (ج 1، ص 74-75) آوردن نسیب و تشبیب موجب می شود که دلها به سوی سروده تمایل یابند و گوشها آماده شنیدن آن باشند چرا که تغزل از دل برمی خیزد [و لاجرم بر دل نیز خواهد نشست].

ابن رشیق قیروانی (ج 1، ص 231) نیز تصریح کرده که اگر شاعر بی مقدمه به سراغ موضوع اصلی قصیده رود، بر او عیب خواهند گرفت که چرا قصیده خود را با نسیب آغاز نکرده است، از این رو شعرش را «ابتر» خواهند خوانند. البته طولانی بودن نسیب نیز ناخوشایند است، زیرا موجب می شود مقدمه از ذی المقدمه طولانی تر باشد و این از عیوب شعر است. (نک: ابن رشیق، ج 2، ص 123)

شمس قیس رازی (ص 413) گوید: «جماعتی از ارباب براعت گفته اند که نسیب غزلی باشد که شاعر علی المرسم آن را مقدمه مقصود خویش سازد تا به سبب میلی که بیشتر نفوس را به استماع احوال محبّ و محبوب و اوصاف مغالمت عاشق و معشوق باشد، طبع ممدوح به شنودن آن رغبت نماید و حواس را از دیگر شواغل باز ستاند و بدین واسطه آنچه مقصود قصیده است، به خاطر مجتمعه و نفسی مطمئن ادراک کند و موقع آن به نزدیک او مستحسن تر افتد... و اگر چه شعرا را در باب نسیب، دست مطلق است تا هر وصف که خواهند از فنون عشقیات و انواع تشوقات تقدیم کنند، الّا آنکه رعایت ادب

در جمله ابواب لازم باشد و نسیب هر مدح باید که لایق آن افتد... و هر قصیده که از حلیت نسیب عاقل باشد، آنرا محدود خوانند، یعنی باز داشته از نسیب و مقتضی نیز گویند، یعنی باز بریده از نسیب.»

المبته متنبی (ج 4، ص 69) بر آن بود که چنانچه قصیده در مدح کسی باشد، نیازی نیست که با نسیب آغاز شود:

إذا كان مدح فالنسیبُ المقدمُ أكلُ فصیحٍ قال شعراً مُتَى مُمٌ

لَحَبُّ ابنِ عبدالملةِ أُولَى فإِنَّه به یُبدأُ المذکرُ المَجْمیلُ و یُخْتَمُ

دیدگاه‌های دیگری نیز در این زمینه مطرح است که مجال پرداختن بدانها نیست (طالبان تفصیل بنگرند به: ابن رشیق، ج 2، ص 116-128؛ شمس قیس رازی، ص 413-415؛ بک‌آر، ص 212-217)

پس از این مقدمه به ترجمه و شرح ابیات می‌پردازیم:

1. محبوبه من با سیمایی به کمال حُسن درخشید و با صدایی که از آواز عندلیبان و هزاران خوشتر بود، درود و سلام گفت.

2. او نازکنان خرامید به سان نسیم معطری که در میان برکه‌ها به حرکت در آید؛ برکه‌هایی که اطرافش را درختان و گیاهان فرا گرفته‌اند.

3. او با چنان فرّ و شکوهی گذشت که کسی را یارای برابری و همسانی با او نبود و چه بسیار دل‌های جوانان و خردمندان که شیفته او بودند و پیشاروی او خواری می‌نمودند.

4. شامگاهان بیامد، در حالی که رازهای نهانی به واسطه عشق و محبت به او آشکار گشت و خردهای مهتران و بخشدگان و بزرگان و صاحب نامان، خُرد و سبک گشت.

5. نزدیک بود که از فرط زیبایی او، جانها تن‌ها را در مجالس، تنها گذارند و رها کنند.

6. از شدت سکوت، آنها را افتاده و به زمین افکنده می‌انگاری و جز چشمانی که از شدت سرشک به سان ابر پرباران گشته‌اند، چیزی نمی‌بینی.

7-8. آنگاه که نَفَس من چنین زیبایی بکمالی را دید که به سان حوریانی بود که برای مجاهدان شهید در راه خدا آماده گشته، با اشتیاق به سویش شتافت؛ زیرا شیفتگی فراموش شده خود را می‌جست و به دنبال آن بود که قلب مرده خود را زنده کند، قلبی که عشق را فراموش کرده بود.

شاعر در بیت 7 اشاره به حوریانی کرده که برای مجاهدان شهید در راه خدا در نظر گرفته شده‌اند. این مضمون در برخی روایات آمده است. (از جمله نک: مجلسی، ج 97، ص 13 به نقل از صحیفه الامام المرضا 7)

9. نفس خویش را گفتم آنگاه که بنده عشق گشته بود و بیچاره، و آنگاه که به ماه ایستاده بر روی زمین دل سپرده بود:

10. ای نفس! عشق را رها کن که دورانش سر آمده و عهدش سپری شده و این عشق در قلبم بیهوده و بی‌فایده گشته.

11. در گذر زمان همراه ما شو تا نیکی‌های انسانی را نظاره کنیم که بس یاریگر بود و خوش خُلق و بخشنده.

12. دادِ عمومی پیامبر را از دشمنانش می‌ستانم، چرا که از حقیقت آشکار و «حقّ مبین» غافل نیستیم و فراموشش نمی‌کنم.

13. به یتیمی که حلیمه سعديه شیرش داد و این نوزاد برای حلیمه منشأ برکت و سعادت شد، به سان بارانی که فراوان ببارد و خشکسالی را بزدايد.

در کتابهایی که درباره سیره پیامبر 6 نگاشته شده، به برکتهای وجود پیامبر برای حلیمه اشارت رفته است (برای نمونه نک: ابن هشام، ج 1، ص 172-173؛ طبری، ج 2، ص 158-160)

شاعر در پانویشت این بیت اشاره کرده که «أَنْصَفُ» در بیت به شکل متکلم و جدا آمده تا مبادا نفس و هوای نفس را در این گفته شراکتی باشد.

14. خدایش بدو پناه داد و هدایت را بر دل او المهام کرد و او را از دوست داشتن سیم‌های نهره ناپایدار، بی نیاز ساخت.

شاعر در این بیت به آیات 6-8 سوره «المضحی» تلمیح کرده است.

15. خداوند، پیامبر را به جهت تکریم و انعام، سرور همه آفریدگان قرار داد و شفاعت او را برای هر خرد و کلانی و هر گدا و سلطانی پذیرفت.

شاعر اشاره کرده که شفاعت پیامبر، به اذن پروردگار، همگان را شامل خواهد شد.

در تفسیر آیه 79 سوره الما ابراء: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» گفته شده که «مقام محمود» شفاعت است. (نک: قمی، ج 1، ص 706، ماده «شفع») علامه حلی در شرح تجرید الماعتقاد
خواجه نصیرالمدین طوسی، اتفاق علماء را در مسأله شفاعت پیامبر
6

نقل و آیات قرآن را در این زمینه بررسی کرده است. (نک: کشف المراد، ص 416-417؛ برای مبحث شفاعت در منابع حدیثی اهل سنت نیز برای نمونه نک: بخاری، ج 2، ص 958؛ ج 3، ص 1328)

16. خداوند، پیامبرش را به همراه خیر و نیکی فرستاد و گروهی شادمان شدند، لیک دشمنان نادان بر او فرود آمدند و احاطه اش کردند.

17. در حالی که می گفتند: چرا قرآن در میان ما بر دو بزرگ قوم ما در مکه و طائف نازل نشد؟

بیت، برگرفته از آیه 31 سوره المزخرف است: «وَقَالَ وَاللَّوْا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرَرَى تَيِّنٍ عَظِيمٍ.» در تفسیر آیه شریفه آمده است که مراد از آن دو نفر، ولید بن مغیره و ابو مسعود ثقفی یا عتبه بن ابی ربیع و حبیب ثقفی و... بوده اند. (برای تفصیل نک: طبرسی، ج 9، ص 46)

18. آیا آنان، که خداوند همیشه خوارشان کند، ندانستند که زاده عبدالله (پیامبر) فخر برگزیدگان و نیکان است؟

19. آنان از کجا و چگونه جایگاه بلند پیامبر را خواهند دانست، در حالی که کینه، چشم‌هایشان را کور کرده است؟

20. آنان از روی نادانی شروع به دشمنی با پیامبر کردند و چونان کردار ستمگران و ناکسان، او را آزردهند.

21. از هیچ آزاری فرو گذار نکردند و از اینکه چنین کار زشت و پستی را انجام دادند، پشیمان و اندوهگین نشدند.

22. خویشتن را از شنیدن سخن حق محروم کردند (و انمود کردند که نمی‌شنوند)، آنگاه که دل‌هایشان از سختی و شقاوت به سان صخره‌ای سنگین شده بود.

23. در این هنگام بود که ابوطالب برای دفاع از پیامبر و زدودن کید دشمنان از او به پا خاست و چه خوب یاریگر و پشتیبانی بود!

24. ابوطالب! تو هیچگاه فرومایه نبودی و حمایت تو از پیامبر، از روی سست رأیی و خیالپردازی نبود.

25. تو - ای ابوطالب - بزرگ قوم بودی و زاده عبدالمطلب، همان کس که برای قریش، که بهترین قبایل بود، مایه ارجمندی بود و شرف.

حضرت عبدالمطلب جایگاهی بس ارجمند داشت، تا بدانجا که دین اسلام برخی از سن‌تهایی را که او پیش‌تر بنا نهاده بود، تأیید کرد. (برای تفصیل نک: ابن هشام، ج 1، ص 177-178؛ کلینی، ج 1، ص 447؛ صدوق، ج 1، ص 312-313)

26. نگاهداری و حمایت از انسانی کریم و امین که به سعادت الهی سیادت یافته بود، بر شرف [ای ابوطالب!] افزود.

در این بیت، اوصاف پیامبر اکرم⁶ بیان شده است. جالب آنکه در دوران جاهلیت نیز، پیامبر را «امین» می‌نامیدند. (نک: ابن هشام، ج 1، ص 209)

27. پیامبر را بر پرده دل خود نشانیدی و سرپرستی اش را عهده دار گشتی، همان سان که کبوتر جوجه خود را زیر بال و پر خویش می گیرد و پرورشش می دهد.

شاعر در این بیت به رفتار جناب ابوطالب با پیامبر اشاره می کند. ابوطالب و فاطمه بنت اسد 8 در نگاهداری از پیامبر سخت کوشیدند و پیامبر را حتی بر فرزندانشان مقدم می داشتند. (برای تفصیل نک: مسعودی، ص 113؛ ابن حجر، المصابه، ج 4، ص 115، 380؛ امینی، ج 7، ص 357)

28. پیوسته نگاهدار پیامبر بودی و او نیز بر اساس پرهیزکاری پرورش می یافت و می بالید و فرا دست شما، خداوند، گرامی ترین سرپرست، عهده دار کار او بود.

29. تا اینکه با خرد و افزونی در برتریها هویدا گشت تا بدان حد که کاملان جهان نزد او باز ایستادند و راکد گشتند.

30. آنگاه که [ام المؤمنین] خدیجه متمایل به پیامبر شد، پیامبر دارایی فراوان و شتران گران در اختیار نداشت.

در کتابهای تاریخ و سیره به خواستگاری حضرت خدیجه سلام الله علیها از پیامبر اکرم 6 اشارت رفته است. (برای نمونه نک: ابن اسحاق، ص 81-82؛ ابن حیب، ص 78؛ ابن هشام، ج 1، ص 200-201)

31. با خطبه ای که تو - ای ابوطالب - خواندی، کاری گران آسان گشت؛ خطبه ای که در میان بزرگان قریش در ازدواج پیامبر و خدیجه ایراد کردی.

وقتی پیامبر میل خدیجه را به ازدواج با حضرتش دریافت، عموهایش را خبر کرد و به خواستگاری حضرت خدیجه شدند، آنگاه ابوطالب خطبه ای غراء ایراد کرد. (برای تفصیل نک: ابن هشام، همانجا؛ ابن اثیر، ج 1، ص 472؛ ابن ابی الحدید، ج 14، ص 70)

32. پیوسته بر خیر و نیکی بودی تا اینکه بر پیامبر، کتابی آسمانی نازل شد که برتر از معجزات پیامبران و بالاتر از دیگر معجزات آسمانی بود.

33. در این حال، یاریگر پیامبر گشتی و چونان پدرش شدی و پس از خداوند، نیرومندترین وسیله در یاری پیامبر بودی.

34-35. آنگاه که پیامبر هدایتگر، مردمان را به بهترین راه فرا خواند و آیات الهی را صادقانه به مردم رسانید؛ خویشان پیامبر از نادانی او را آزردهند، همانانی که پیامبر به یاریشان دل بسته بود، تنهایش گذاردند.

داستان دشمنی خویشان پیامبر با او و در مقابل، یاری ابوطالب، در منابع تاریخی آمده است. (برای نمونه نک: ابن اسحاق، ص 154) همچنین فراخواندن برادرش حمزه و فرزندانش امیرالمؤمنین و جعفر به پیوستن به پیامبر و یاری او هم در منابع تاریخی و هم در سروده‌های جناب ابوطالب بازتاب یافته است. (نک: مفید، ص 39؛ فخار بن معد، ص 249، 277؛ ابن ابی الحدید، ج 14، ص 76؛ المدرة المغراء، ص 71، 103)

36. فریسیان، پیر و جوانشان به رویارویی با پیامبر برخاستند و تو-ای ابوطالب- به تنهایی در برابرشان ایستادی.

37. آنجا بود که پناهگاه استوار پیامبر شدی و نیروی او افزونی یافت و تو بودی که کارهای زشت دشمنان پیامبر را بی پاسخ نگذاشتی.

شاعر در این بیت، به داستان ابن المزبَعَری اشاره دارد. وی به تحریک ابوجهل، خون و سرگین بر چهره پیامبر مالید و ابوطالب سخت بر آشفته و با او همان کرد که باید. (قرطبی، ج 6، ص 405-406؛ برای تفصیل ماجرا نک: قربانی زرین، ص 23)

38. ماجرای شِعْ ب برترین گواه است بر این که تو پیشوای دلیران بودی.

ماجرای شعب ابوطالب، که دو یا سه سال به درازا کشید، از وقایع تلخ صدر اسلام بود. (نک: بیهقی، ج 2، ص 80؛ ذهبی، ص 221-224) شاعر در پانوشت این بیت یادآور گشته که پایداری ابوطالب در ماجرای شعب، کاری بود که جز از انسان با ایمان بر نمی آمد.

39. حمایت تو از پیامبر، ناشی از یقین و کمال ایمانت بود. برای خویشان شکنجه و آزار را پذیرا گشتی، اما نپسندیدی که بر پیامبر، که در صورت و سیرت به کمال بود، آزاری رسد.

40. این حدیث وفاداری تو همه جا را عطر آگین کرد و در میان همگان، از روستاییان و کاروانیان، سخن از آن می‌رفت.

41. بر پیامبر گذشتی در حالی که او نماز می‌گزارد، و علی 7 نیز پشت سر او به نماز ایستاده بود. آن دو، دنیا را به آخرت فروخته بودند.

42. به نزد عباس رفتی [که فرزندت جعفر نزد او بود] و جعفر را به یاری پیامبر فرا خواندی، و فرمانش دادی که پشت گرمی رسول خدا باشد، و بر این کار بی‌الم.

در این دو بیت، شاعر به ماجرای نماز خواندن حضرت علی 7 در پشت سر پیامبر 6 اشاره می‌کند. آنگاه که حضرت ابوطالب این صحنه را دید، به فرزندش جعفر نیز فرمان داد که به آن دو پیوندد. برای منابع این واقعه به توضیحات بیت 35 مراجعه فرمایید.

43. و خدا را سوگند که اقدامات تو فراموش نخواهد شد، اقداماتی که با آن، اسلام را از دست دشمنانی که می‌خواستند مسلمانان را از دینشان باز دارند و منصرف کنند، در امان داشتی.

44. برای پیامبر، پناهگاه امنی بودی و خداوند نیز پاداش دهنده است. نیکی را چندین برابر پاداش می‌دهد به سان دانه‌ها و خوشه‌های گندم.

اشاره شاعر در این بیت، به آیه 261 سورة المبقرة است: به مانند دانه‌ای که از آن هفت خوشه بروید و در هر خوشه صد دانه باشد.

45. و خداوند، کار نیک را هر چند به قدر دانه خردلی باشد، می‌پذیرد؛ پس ای ابوطالب بشارت باد بر عفو فرایگیر در روز قیامت.

اشاره این بیت به آیه 47 سورة الانبیاء است: وَإِنْ كَانَ مَثَاقِلَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَىٰ نَابَهَا...

46-47. آیا در روزهای دوشنبه در قیامت، عذاب دشمن پیامبر [= ابولهب] برداشته می‌شود، دشمنی که بالای جان پیامبر

بود، و در عوض، کسی که پناه جای پیامبر بود [= ابوطالب] در پایابی از آتش جاودان گشته و در آخرت، مهمل و سرگردان خواهد بود؟

اشاره شاعر در بیت 46 به ماجرای است که عباس، عموی پیامبر، نقل می کند که پس از مرگ ابولهب او را در خواب دیدیم، به من گفت که در روزهای دوشنبه از عذاب من کاسته می شود، زیرا ولادت پیامبر در روز دوشنبه بوده و ثویبه، کنیز ابولهب، بشارت تولد او را به ابولهب داد و ابولهب نیز او را آزاد ساخت، از این رو در روزهای دوشنبه از عذاب ابولهب کاسته می شود. (نک: ابن حجر، فتح المباری، ج 9، ص 180)

نکته قابل ذکر آن است که مگر در آخرت نیز خورشید طلوع و غروب دارد و روزهای هفته در آنجا نیز جاری است که در روزهای دوشنبه عذاب ابولهب کاسته شود!! دیگر آن که در پاره ای منابع ذکر شده که ثویبه، کنیز ابولهب، به هنگام مهاجرت پیامبر به مدینه آزاد شد، نه در روز ولادت او. (نک: ابن حجر، المصابه، ج 4، ص 258)

در بیت 47 نیز شاعر به حدیث ضحاح اشاره می کند که از احادیث جعلی است که بخاری (ج 2، ص 763، 764) آن را نقل کرده است. اشکالات فراوانی به این حدیث وارد است سنداً و متناً، که تفصیل آن را در جای دیگر آورده ام. (نک: قربانی زرین، ص 45-46)

48. [اگر حدیث ضحاح صحیح باشد] پس وعده خداوند چه می شود که کار نیک را، هر چند به قدر ذره ای باشد، پاداش خواهد داد، و آنان که در ایمان پیشی گرفتند در بهشت پرنعمت جای خواهند گرفت؟

اشاره شاعر در مصراع نخست، به آیه 7 سوره المزلله است و در مصراع دوم نیز، به آیات 10-12 سوره الواقعة نظر دارد.

49. جایگاه چنین مؤمنی، که به پروردگارش ایمان آورده و قلبش با پرهیزکاری خو گرفته، جز فردوس برین نباشد.

50. در روز قیامت که مردمان یا تشنه اند یا فراموشکار، پیامبر شفیع او خواهد بود.

برای مبحث شفاعت، به توضیحات بیت 15 مراجعه شود. (نیز نک: قزوینی رازی، ص 512)

51. از جایگاه بلند پیامبر، بسی دور است که از رهایی تو ناتوان باشد. پس ای ابوطالب! بر تو گوارا باد! از نکو حالان

پیشی گیر!

گفتنی است در مکتب اهل بیت: جایگاه جناب ابوطالب بس بلند خواهد بود.

امیرالمؤمنین 7 سوگند یاد کرد که اگر پدرم درباره هر گنهکاری بر روی زمین شفاعت کند، خداوند شفاعتش را بپذیرد. (نک: فخار بن معد، ص 74؛ برای دیگر روایات در این زمینه نک: قربانی زرین، ص 37-39)

52. ای ابوطالب! ای کسی که پیامبر را یاری رساندی تا اینکه وی در ساحل امن - مدینه منوره - آرام گیرد.

53. قریش نتوانست بر پیامبر دست یابد، زیرا تو در برابر مردمان مراقب او بودی.

54. آنگاه که آفریدگار مردمان، تو را به دیگر جهان بُرد و مرگت فرا رسید، دشمنان پیامبر توانمند گشتند و بر آن شدند که چشمه سار زلال جهان هستی، پیامبر، را تیره کرده [و به خیال خام خود، خورشید را گل اندود کنند].

55. آنان به پیامبر بدی کردند، پیامبری که تجسم احسان و رحمت بود، سایه سار رحمت الهی بود بر هر آرزومند نیازمند.

56. شیطان آنان را از بهترین دعوت، باز داشت و کورشان کرد: دعوتی که پناه ستمدیدگان و اندوهگنان و مایه ارجمندی برخورداران و بهره‌مندان بود.

57. آنان با خواری، زیان و نومیدی بازگشتند، و هر یک از آنان بدترین بر دوش گیرنده گناه خود خواهد شد.

58. در گذشت خدیجه و تو - ابوطالب - در سال اندوه، پیامبر را اندوهگین ساخت.

59. پیامبر، آن سال را «عام الحزن» نامید، و اندوهش فراوان شد و فرومایگان و فریبندگان آهنگ بدی کردند.

«عام المحزن» بودن آن سال را منابع متذکر شده‌اند. (نک: راوندی، ص 317؛ مقریزی، ص 27؛ دیار بکری، ج 1، ص 340)

60. نمونه این آزارها در منطقه طائف و از سوی قبیله ثقیف بود؛ فرومایگان، پیشوای الهی را با سنگ زدند و او را آزرده‌اند.

برای تفصیل واقعه ثقیف. (نک: ابن هشام، ج 2، ص 60-63)

61. لیک پیامبر می‌بخشاید و در می‌گذرد، شأن او چنین است: مهربان، بخشاینده و بخشنده، بی‌هیچ بخلی.

62. پیامبر نپذیرفت که دو کوه مکه، آخ‌ش‌بان، بر سر مشرکان فرو ریزد؛ بدان امید که در دودمان مشرکان فردی خداپرست و شایسته وجود داشته باشد.

در صحیح بخاری (ج 2، ص 633) آمده که فرشته کوهها به پیامبر عرضه داشت که در صورت موافقت ایشان اخشبان، دو کوه مکه، را بر سر مشرکان فرو ریزد، و پیامبر - بدان امید که شاید در صلب مشرکان فردی موحّد باشد- با این درخواست فرشته مخالفت کرد.

63. پیامبر در بازگشت از طائف، از برخی از آنان یاری طلبید، جملگی سر باز زدند مگر آن کس که آماده انجام کارهای بزرگ بود.

در سیره ابن هشام (ج 2، ص 19-20) نام این شخص مُطعم بن عدی بن نوفل ضبط شده که از اشراف قریش بود. حسن آن بن ثابت انصاری (ص 451) نیز در سروده‌ای بدین مآجرا اشاره کرده است.

64. لختی درنگ کن! آیا مُطعم باید حامی پیشوای خلق، پیامبر رحمت باشد؟! و آیا پس از این امر، در دنیا هیچ سستی و خواری هست؟!!

یعنی پیامبر، از فردی غیر موحّد درخواست کمک کرده و این امر موجب شگفتی شاعر شده است. البته آنگاه که فرزند مُطعم، جَبّیر، بعدها به نزد پیامبر آمد، پیامبر از پدرش به نیکی یاد کرد و رسم وفاداری را به جای آورد. (نک: ابن عبدالمبّر، ج 1، ص 232-233) شاعر در پانوشت بیت آورده است: چگونه ممکن است خداوند، که از همه آفریده‌هایش بخشنده‌تر است، جایگاهی غیر از بهشت برین برای ابوطالب در نظر گیرد، با آن همه حمایتی که ابوطالب از پیامبرش به عمل آورد؟

65. گاه می‌شود که روبه‌ان، با فریب، شیر ژبان را از جایگاه خویش می‌رانند، هر چند جرأت رویارویی با شیر غران را ندارند.

66. پیامبر مکه را پشت سر نهاد، در حالی که بر سر مشرکان آنجا خاک پاشیده شده بود.

ابن سید المناس (ج 1، ص 291-294) این واقعه را در «ذکر یوم المزمعة» آورده است که مشرکان مکه قصد داشتند شبانه بر پیامبر هجوم برند و او را از میان بردارند. پیامبر مستی خاک بر داشت و در حالی که آیات یکم تا نهم سوره یس را می‌خواند، خاک را بر سر مشرکان پاشید. آنان پیامبر را ندیدند و پیامبر جان سالم به در برد.

67. پیامبر به نزد بندگان خدا مهاجرت کرد، به سوی اوس و قوائل که انصار نامیده شدند.

قَوَائِل طایفه‌ای از خزرج بودند. نام پدر قبیله قَوَئِل بود. (نک: ابن منظور، ج 12، ص 168؛ فیروز آبادی، ج 4، ص 39) اوس و خزرج با هم انصار نامیده شدند که در یثرب [= مدینه المنبى] ساکن بودند، در مقابل مهاجران. نام مهاجران و انصار در قرآن کریم آمده است: سوره المتوبه، آیه 100، 117.

68. انصار یاریگران پیامبر شدند و بی‌هیچ کاهلی از او فرمان بردند، همان گونه که در گذشته تو، ای ابوطالب، یاریگرش بودی.

69. آنان در غزوات، لشکریان خداوند [= جنود الله] نامیده شدند، سیره آنان و شجاعتشان مایه مباهات لشکریهای بسیاری است.

70. پیامبر یاری آنان را نائل شد، و آنان نیز در بهشت رستگار شدند. آیا پس از پیامبر [= باب الله] پناهی برای امیدواران توان یافت؟

71. گفتار [= سروده] تو، ای ابوطالب، پیامبر را شادمان کرد و تو بدان وسیله، شیوه روشن مدح پیامبر را آشکار کردی.

72. [سروده ابوطالب این است:]

و أبيض يسْتَسْقَى المغام بوجهه ثمال المیتامی عصمة ل لأرامل

یعنی: سپید رویی [= پیامبر] که به آبروی او از ابرها باران طلب شود، او پناه و نگاهدار یتیمان و بیوه زنان است.

این بیت از سروده‌های مشهور جناب ابوطالب در قصیده لامیه اوست که در غالب سیره‌ها بدان اشاره کرده‌اند. پیامبر اکرم 6 این سروده را دوست می‌داشت. در صدر اسلام نیز بدان سروده استشهد می‌شد. (برای نمونه نک: بخاری، ج 1، ص 190؛ ابن حجر، فتح المباری، ج 2، ص 629؛ برای دیگر توضیحات راجع به بیت نیز ر.ک: فصلنامه سفینه، ش 47، تابستان 1394، ص 151)

73. به خدایی که مردمان خانه‌اش را زیارت کنند و حج گزارند، بدان امید که در سختی‌ها ایمن گردند، ای ابوطالب راست گفتی.

74. دوستی رسول خدا سبب نجات یافتن از آتش دوزخ است و مدح آن حضرت نیز گنجی است برای هر امیدوار آرزومندی.

شاعر در پانوشت این بیت یادآور گشته که در سختی‌های روز قیامت، «قلب سلیم» نجات بخش است و نشان سلامت قلب، محبت پیامبر و اهل بیت طاهرین آن حضرت است. صلوات الله علیهم اجمعین.

قرآن كريم.

1. ابن ابي الحديد، ابوجامد عزالمدين عبدالحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احياء المكتب العربي، مصر 1385 ق.
2. ابن اثير، على بن ابي المكرم، الكامل في التاريخ، تحقيق على شيرى، دار احياء التراث العربى، بيروت 1408 ق.
3. ابن اسحاق، محمد، سيرة ابن اسحاق (كتاب السير و المغازى)، تحقيق سهيل زكّار، دار الفكر، بيروت 1398 ق / 1978 م.
4. ابن حبيب، ابوجعفر محمد، كتاب المحبّر، تحقيق ايلزة ليختن شتير، حيدر آباد دكن 1361 ق، چاپ افست بيروت [بى تا].
5. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، الماصابة فى تمييز الصحابة، دار احياء التراث العربى، بيروت 1328 ق.
6. -----، فتح البارى شرح صحيح البخارى، تحقيق محمد فؤاد عبدالمباقى، دارالمكتب العلميه، بيروت 1418 ق. / 1997 م.
7. ابن رشيق قيروانى، العمدة، تحقيق محمد محى المدين عبدالحميد، دارالمجيل، بيروت 1401ق/ 1981 م.
8. ابن سيد الناس، محمد بن محمد، عيون الماثر فى فنون المغازى و المشائل و السير، تحقيق محمد المعيد المخطراوى و محى المدين مستو، دار ابن كثير، دمشق و بيروت 1413 ق. / 1992 م.
9. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، الاستيعاب فى معرفه الماصحاب، تحقيق على محمد البجاوى، مصر [بى تا].
10. ابن قتيبه دينورى، ابو محمد عبدالله بن مسلم، الشعر و الشعراء، تحقيق احمد محمد شاكر، قاهره 1966 م.

11. ابن منظور، جمال الدين بن مكرم، لسان العرب، دار صادر، بيروت 2000 م.

12. ابن هشام، عبدالملك، المسيرة النبوية (سيرة ابن هشام)، تحقيق مصطفى سقا، ابراهيم المايبارى، عبدالمحفيظ شلبي، دارالمعلم، بيروت [بى تا].

13. امينى، عبدالمحسين احمد، المغدير فى الكتاب و المسنة و المادب، دارالمكتاب العربى، بيروت 1387 ق.

14. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، قاهره 1421 ق.

15. بكآر، يوسف، بناء القصيدة فى النقد العربى القديم (فى ضوء النقد الحديث)، دار الماندلس، بيروت 1982 م.

16. بيهقى، احمد بن الحسين، دلائل النبوة، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، قاهره 1389 ق. / 1969 م.

17. حسان بن ثابت انصارى، ديوان، بشرح عبدالرحمن البرقوقى، دار المكتاب العربى، بيروت 1410 ق. / 1990 م.

18. حلّى، حسن بن يوسف (علامه)، كشف الممراد فى شرح تجريد الماعتقاد، تحقيق شيخ حسن زادة آملى، قم 1407 ق.

19. خيرى باشا، احمد، القصيدة الغراء فى ايمان ابي طالب شيخ المبطحاء، عنى بها و نشرها على بن الحسين الهاشمى المخطيب، چاپخانه حيدرى، تهران 1382 ق.

20. المدره الغراء فى شعر شيخ المبطحاء: ديوان ابي طالب، جمع و تحقيق و شرح: باقر قربانى زرين، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامى و مؤسسة دائرة المعارف الاسلاميه، طهران 1374 ش / 1995 م.

21. ديار بكرى، حسين بن محمد، تاريخ الخميس في احوال انفس نفيس، چاپ اول 1302 ق.
22. ذهبي، شمس الدين، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، تحقيق عمر عبدالسلام التدمري، دارالمكتاب العربي، بيروت 1407 ق. / 1987 م.
23. راوندى، قطب الدين سعيد بن هبة الله، قصص الانبياء، تحقيق غلامرضا عرفانپان، بنياد پژوهش هاى اسلامى، مشهد 1409 ق.
24. زرکلى، خيرالدين، الاعلام، بيروت 1990 م.
25. شمس قيس رازى، محمد، المعجم فى معاير اشعار المعجم، تصحيح محمد قزوينى و مدرس رضوى، تهران 1338 ش.
26. صدوق، ابوجعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى، الخصال، تحقيق على اكبر غفارى، قم [بى تا].
27. طباطبايى، سيد عبدالعزیز، اهل البيت: فى المكتبة العربية، مؤسسة آل البيت:، قم 1417 ق.
28. طَبْرَسِي، ابو على امين الاسلام فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تصحيح سيد هاشم رسولى محلاتى، مكتبة العلمية الاسلامية، طهران 1339 ش.
29. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك (تاريخ المطبرى)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت 1967 م.
30. عماد عبدالكريم سرور، صحوة الطالب فى ردّ المشبهات عن ابي طالب، 1425 ق. / 2005 م.
31. فخار بن معد، ابوعلی شمس الدين، المحجة على المذاهب الى تكفير ابي طالب (ايمان ابي طالب)، تحقيق سيد محمد بحر العلوم، قم 1410 ق.

32. فيروز آبادى، مجدالدين محمد، المقاموس المحيط، دارالمعرفة، بيروت [بى تا].
33. قربانى زرين، باقر، ابوطالب، انتشارات نيك معارف، تهران 1371 ش.
34. قرطبي، ابو عبدالله محمد بن احمد، جامع البيان في احكام القرآن (تفسير القرطبي)، دار احياء التراث العربى، بيروت [بى تا].
35. قزوینی رازی، عبدالمجلیل، نقض، تحقيق جلال المدين محدث ارموى، انجمن آثار ملی، تهران، 1358 ش.
36. قمى، عباس، سفینه البحار و مدينة المحکم و الآثار، دار المرتضى، بيروت [بى تا].
37. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقيق على اكبر غفارى، كتابفروشى اسلاميه، تهران 1388 ق.
38. متنبى، ابوالطيب احمد، ديوان، بشرح عبدالرحمن البرقوقى، دارالمكتاب العربى، بيروت 1407 ق./1986 م.
39. مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بيروت 1403 ق.
40. مسعودى، على بن حسين، اثبات الوصية، المنجف الماشرف [بى تا].
41. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، ايمان ابي طالب، تحقيق و نشر مركز تحقيقات اسلامى بنياد بعثت، قم 1412 ق.
42. مقرئزى، تقى المدين احمد بن على، امتاح الماسماع، تحقيق محمود محمد شاکر، قاهره 1941 م.

43. نَبَّهَانِي، يوسف بن اسماعيل، المجموعة المنبھانية في المدائح النبوية، دارالفكر، بيروت 2003م.

x. دانشيار دانشگاه آزاد اسلامي واحد تهران مركزي qorbanizb@gmail.com

[2]. رونوشت اين قصيده را فاضل متتبّع جناب آقاي عبدالمحسين طالعي از كتابخانه‌ي تخصصي اميرالمؤمنين علي 7 در مشهد مقدس به مديريت استاد حاج محمد مجتهدى گرفته و در اختيار اينجانب گذارد. از هر دو بزرگوار سپاسگزارم.